

روشنفکران نارس تهران

سید حیدر بیات

در حاشیه مقاله آقای منصور کوشان

داریوش شایگان برای من چیزی در رده همین روشنفکران تهران است با ته مایه‌ای از تفلسف دوره پهلوی که امروز نگارنده بی‌هیچ شکی معتقد است که این حضرات در آن دوره قصد داشتند به فلسفه شکوهمند اسلامی بخصوص فلسفه متعالیه (که مدیون افکار و اندیشه‌ها و حمایت‌های تورکان قیزیلباش و مراد آنان شیخ صفی شیخ صدرالدین و شاه اسماعیل است) رنگ پارسی بدهند تا باباکوروش عزیز هر چه راحت بغنود که دزدان بیدارند!

اما او در مصاحبه درازدامن خود با رامین جهاننگلو طعنه‌ای به روشنفکران تهران زده است که نمود عینی سخن ایشان در مقاله آقای منصور کوشان با عنوان «وقتی که سوسک سخن می‌گوید» دیده می‌شود. قضا را در همان زمان نقدی بر مصاحبه شایگان به قلم رضابراهنی در نشریه تکاپو که صاحب امتیاز آن همین آقای کوشان بود به چاپ رسید.

باری مضمون سخن آقای شایگان این بود که روشنفکر ایرانی از اینجا مانده و از آنجا رانده است، نه سنت شرقی خود را نیک می‌شناسد و نه تجربه غرب را فهمیده است. به راستی اگر امثال منصور کوشان را نماد روشنفکری تهران بدانیم باید به شایگان احسنت بگوئیم که به خال وسط زده است.

پاره‌هایی از سخنان آقای کوشان نشان عدم آگاهی ایشان بر تاریخ است و پاره‌های دیگر وارونه جلوه دادن حقایق که اولی از عدم جامعیت در موضوع مورد بحث و البته هر دو از عدم یک روح آزاد اندیش و دمکرات در ایشان حکایت می‌کند چرا که یک روح آزاد اندیش به موضوعی که احاطه بر آن ندارد به عنوان صاحب نظر نمی‌پردازد و اگر پرداخت کاستیهای خود را بر مخاطب گوشزد می‌کند و نیز یک روشنفکر هر گز واقعیت را وارونه جلوه نمی‌دهد.

نگارنده پاره‌هایی از سخنان آقای کوشان را آورده و به مقدار وسع خود پاسخ می‌دهم.

ایشان می‌نویسد:

قرن‌ها سلطه‌ی خلفای اسلامی بر ملت ایران، کسانی که ایرانی یا زبان فارسی را «عجم» می‌خواندند، استفاده‌ی از زبان مادری را ممنوع اعلام کرده بودند. همچنان که هیچ کس نتوانست جلو نوشتن شهریار را بگیرد و اجازه ندهد آثاری را به‌زبان آذری بنویسد و منتشر کند، هیچ‌کس نتوانست جلو فارسی نوشتن فردوسی را بگیرد.

پاسخ: این ادعا کاملاً نشان از عدم آگاهی ایشان از تاریخ شعوبیه می‌باشد. در واقع بعد از بنی‌امیه که بساط سلطنتشان در همان دو قرن اول هجری چیده شد ارج دادن به زبان فارسی جزء اولویتهای خلافت عباسی قرار گرفت چرا که بنی‌عباس میخواستند با گسترش زبان فارسی و تحدید زبان عربی در ایران مانع ارتباط رقبای عرب قدرت طلب خود در ایران باشند و اساساً بحث شعوبیه بازی نیز از همین جا آغاز می‌شود. مرحوم مطهری که احاطه کم نظیری به تاریخ دوران خلافت اسلامی داشت می‌نویسد: «چنان که مکرر گفته‌ایم اگر کوشش عباسیان که سیاست ضد عرب داشتند نبود زبان فارسی امروز که بازبانهای قبل از اسلام متفاوت است پدید نمی‌آمد. خلفای عباسی بهترین مشوق این زبان بودند آنها مایل نبودند که زبان عربی در میان توده ایرانی رایج گردد بنی‌عباس شعوبیان را که ضد عرب بودند و در مطاعن و مثالب عرب کتاب می‌نوشتند تأیید و تقویت می‌کردند «اعلان شعوبی» کتاب «بدیهای عرب و صفات نکوهیده» آنان را نوشت در حالی که کارمند رسمی هارون و مامون بود و در «بیت الحکمه» برای آنها کتاب استنساخ می‌کرد و مزد می‌گرفت. همچنین سهل بن هارون شعوبی که شدیداً ضد عرب بود و علیه عرب کتاب می‌نوشت مدیر «بیت الحکمه» هارونی و مامونی بود مامون اول حاکمی است که شاعری پارسی گوی را فوق العاده تشویق کرده است «خدمات متقابل اسلام ایران» ص 674 چاپ دهم 1359)

مقایسه تورکی سرایی شهریار با فارسی سرایی فردوسی قیاس مع الفارق است که ایشان انجام داده‌اند چرا که فردوسی در قبال سرودن شاهنامه مزد می‌گرفت اگر چه آن مزد نقره به جای طلا باشد اما آنگونه که در کتاب در خلوت شهریار آمده است مقامات دولتی تبریز زمان پهلوی شهریار را به جهت اینکه حیدربابا را سروده است خائن به تبریز معرفی می‌کردند و شهریار به جای قدر دیدن و بر صدر نشستن به جهت سرودن این منظومه جهانشمول تنها می‌توانست از تمام شهرت و محبوبیت خود برای اخذ مجوز چاپ حیدربابا به سلام استفاده کند و البته معمولاً این اجازه نیز صادر نمی‌شد. (رک: در خلوت شهریار، بیوک نیک‌اندی)

ایشان علت پارسی سرایی پارسی گویان تورک را به زعم خود چنین می‌انگارد:

به هر دلیلی – دست‌کم غنای زبان پارسی و گستره‌ی مخاطبان آن – نخواستند که آثار خود را به‌زبان ترکی یا آذری بنویسند.

دو مقوله غنای زبان پارسی و گستره‌ی مخاطبان آن نیز نه یک سخن علمی بل خرافه‌ای از خرافات عصر پهلوی است که روشنفکر تهرانی هنوز از پیله آن عصر بیرون نیامده است. جمعیت فارس زبانان جهان با احتساب فارسی‌های افغانستان و تاجیکستان و نیز با احتساب ملل به اجبار فارسی‌خوان ایران به صد میلیون نمی‌رسد در حالی که جمعیت تورکها بدون احتساب تورکهای ایران به مراتب بیش از دو برابر اینهاست. این گستره مخاطبان و غنا از کجا تشریف آورده‌اند که ما و دانشگاه‌های معتبر جهان که اکثراً دارای کرسی زبان تورکی هستند از آن خبر ندارند تا کرسی تدریس زبان فارسی را نیز دایر کنند. فارسی‌گویی تورکان ریشه در نهادینه شدن این زبان در دوران ساسانیان با حمایت خلفای عباسی است و البته علت دیگری هم دارد که بد نیست حضرات روشنفکر که بارها و بارها از عدم موفقیت شعر معاصر فارسی در جهان معاصر نالیده‌اند بدانند و آن اینکه زبان فارسی به جهت سیستم ساده خود و نیز وام گرفتن واژه‌های قافیه‌ای از زبان عربی پتانسیل خوبی در شعر کلاسیک داشت. چرا که کلمات عربی که در شعر عنوان قافیه به کار گرفته شده‌اند عملاً در شعر عربی به این سادگی قافیه نمی‌افتند چرا که شاعر عرب علاوه بر کلمه باید جمله را نیز در نظر داشته باشد و مجبور بودن، مکسور بودن، منصوب بودن کلمه نیز در قافیه نقش دارد. در شعر تورکی نیز به جهت عدم وجود صائت‌های بلند در زبان ترکی و مینا بودن این صائتها در شعر عروضی عملاً مشکلاتی برای شعرای پیش می‌آمد. اگر چه تورکان در نهایت به وزن عروضی عربی تن دادند لیکن هنوز هم استفاده از کلمات عربی و فارسی (به جهت اجبار شاعر در استفاده از صائتها بلند) در شعر امثال فضولی مخاطب تورک را می‌رنجاند و اصولاً زبان تورکی زبانی است سرمنش. چرا که نگارنده که هم کلاسیک‌های تورکی را می‌خوانم هم کلاسیک‌های فارسی را حتی قبل از وقوع خود آگاهی جانسوز در جان خویش که سبب شد به هویت خود بازگردم یک بار نیز این اتفاق نیفتاد که سنائی یا خاقانی یا حافظ را به جهت استفاده از واژگان عربی یا تورکی در پیش خود سرزنش کنم چرا که زبان فارسی با این لغات بیگانه از خویش عجین شده است و بدون آنها هستی خود را از دست می‌دهد چنان که شعر کلاسیک فارسی بدون بهره‌گیری از وزن عربی هرگز هستی نمی‌یافت اما به کرات فضولی، عاکف ارسوی، صابر و دیگر شاعران تورک را به جهت بهره‌گیری از کلمات غیر تورکی سرزنش کرده‌ام و اشخاص بسیاری را دیده‌ام که باینده هم عقیده بوده‌اند چرا که این واژه‌ها عملاً از زیبایی شعر تورکی می‌کاهند.

باری این زبان غنی فارسی که حضرات هنوز هم از ستایش غنای آن! دست برنداشته‌اند تنها در یک دوره و در شعر کلاسیک (که هم وزن آن عربی[1] است و هم بیش از نیمی از کلمات آن و هم اندیشه اسلامی در آن موج می‌زند) درخشیده است که ما نیز البته به آن ارج می‌نهیم و تورکان خود سهم بسیار بزرگی در این درخشش داشته‌اند. اما بعدها بخصوص در عرصه رمان و شعر نو از قافله باز ماند و شگفتا که باز شهریار تورک بود که اینچنین زیبا به تبیین این واقعه پرداخت:

عرفان به داد فارسی ما رسیده است/ ورنه به شعر وصف زمین می‌خوریم از او.

ایشان نه به صراحت که به تلمیح قهرمانی صفرخان قهرمانیان را -که روزی دوست مرحوم حسین منزوی آن شاعر پاکباز و امرء القیس معاصر شعر فارسی و حتا تورکی منظومه‌ای را در ستایش او سروده بود- زیر سؤال می‌برد و می‌نویسد:

تا امروز که هنوز قهرمان‌هایمان را نه بر مبنای شناخت، بررسی هدف‌ها و خواست‌ها، بر مبنای سال‌های مبارزه و زندانی بودنشان انتخاب می‌کنیم. در هر دوره هم همیشه شیوه‌ی تقصیر به یک گونه بوده است.

این سخن آقای کوشان ممکن است درست باشد یا نباشد. صفرخان که بنا به نوشته مطبوعا رکورد طولانی‌ترین زندانی سیاسی جهان را دارد از بازماندگان دوره پیشه‌وری است که زبان تورکی را در آذربایجان رسمی کرده بودند و به دست رژیم سفاک پهلوی قلع و قمع شدند و اتفاقاً یکی از نقطه‌ضعف‌های بزرگ روشنفکر تهران سکوت در مورد فجایع رژیم پهلوی است که هزاران تن از مردم آذربایجان را به خاک و خون کشیده شد اما حضرات هنوز هم از عملکرد رژیم پهلوی در این زمینه دفاع می‌کنند. اما همانگونه که عرض کردم بنده در صحت و سقم این قضیه با آقای کوشان بحثی ندارم بلکه بحث تورک ستیزی مودیانۀ ایشان است که در سرتاسر آن مقاله سایه افکنده است. برای مثال ایشان در بحث زن ستیزی در ادبیات فارسی [2] می‌نویسد

«آیا باید مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را به‌جرم توهین مستقیم به بسیاری از جمله به‌کل زنان جهان سانسور و نابود کرد؟»

تورکی ستیزی مودیانۀ ایشان دقیقاً همینجا معلوم می‌شود چرا وقتی بزرگترین شاعر متهم زبان فارسی در مورد زن ستیزی فردوسی است ایشان مولانای تورک (خود کوشان تورک بودن مولانا را در مقاله‌اش قبول کرده است) را در این مورد مثال زده است. مگر نه اینکه فردوسی بدترین اهانت‌ها را به زبان روا داشته است آنهم نه به صورت تفنن شعری و ادبی بلکه به صورت یک جهان‌بینی و کاملاً آگاهانه.

ایشان دوباره در مورد آموختن زبانهای خارجی توسط نویسندگان تورک می‌نویسد:

چه کسی می‌تواند شاکی آن گروه از شاعران و نویسندگان و روشنفکران ایرانی باشد که به‌جای آموزش زبان آذری و تبر در آن به‌دنبال آموزش زبان‌های دیگری رفتند؟

گویا آقای کوشان نمی‌دانند که زبانهای انگلیسی، فرانسه، عربی، ارمنی، روسی، آلمانی و... هر کدام در بخش‌های از مراحل تحصیلی و نیز بسته به رشته تحصیلی از دوران راهنمایی تا دکترا تدریس می‌شوند اما تا چند سال پیش هیچ‌گونه کلاس تورکی در ایران دایر نمی‌شد حتا به رغم قراردادهای دول تورکیه و آذربایجان با ایران مبنی بر دایر کردن کلاسهای تورکی در برخی از دانشکده‌های ادبیات دولت ایران قراردادهای را به صورت یک طرفه مسکوت گذاشته است در حالی که دولت تورکیه و روسیه به این قراردادهای پایبند بوده‌اند و نیز هم اکنون در اکثر شهرهای ایران زبانکده‌های مختلف زبانهای خارجی را آموزش می‌دهند اما به رغم تاکید ظاهری مقامات دولتی بر آزاد بودن آموزش زبان تورکی، معدود کلاسهای زبان تورکی که معمولا با هزینه خود افراد دایر میشود سرانجامی جز تعطیلی از سوی مقامات امنیتی را ندارند

نکته دیگر این که ایشان در نگارش مقاله تنها به خود کاریکاتور مانا نیستانی نظر داشته‌اند و توضیحات کاریکاتور را که همراه آن در ضمیمه روزنامه ایران چاپ شده بود یا ندیده‌اند یا اینکه خود را به ندیدن زده‌اند. چیزی که تورکها را بر آشفت توضحات کاریکاتور مبنی بر سخت بودن زبان سوسکها و عدم تکلم سوسکها به زبان خودشان (حتما در تهران) چیزی نبود که بتوان آن را آفرینش هنری نام نهاد بلکه یک مقاله کاملا حساب شده و توهین آمیز بود و کاریکاتور تنها به عنوان حاشیه و توضیحی بر آن مطلب به چاپ رسیده بود. ضمن آنکه بنده نمی‌دانم نویسنده آن مطالب خود مانا نیستانی بود یا کس دیگر. چرا که مقصر اصلی نویسنده مطالب است و باید مجازات شود.

ایشان جابجا به اسلام و شخصیت‌های مذهبی نیز توهین می‌کند که سخنان ایشان می‌تواند در چهارچوب ایران و دین اسلام مورد بررسی قرار بگیرد و فرهیختگانی مثل آقای پورپیرار که صلاحیت پرداختن به این موضوع را دارند حتما در جای خود به این گونه مباحث خواهند پرداخت.

وزن شعر فارسی کاملاً یک وزن عربی است اما تورکی وزن هجائی مخصوص خود را دارد که اشعار عاشیق‌ها و نیز منظومه [1] حیدربابایه سلام از آن جمله‌اند

جالب این که در یکی از شماره‌های نشریه تکاپو نوشته بودند زن از ریشه جنده است (و به احتمال با کلمه زنای عربی نیز بی‌ربط [2] نباشد در صورتی که خانم که یک واژه ترکی است هم‌ریشه با خان و خاوندگار و خداوندگار و افندی است که کلمات خانم و خدا به فارسی نیز راه یافته‌اند. نیز مقایسه کنید شان و منزلت زن را در دو کتاب دده قورقود و شاهنامه، حال حضرات هی هر روز از الحاقی بودن ابیات زن ستیزانه شاهنامه دم بزنند)

<http://www.kitablar.com>
<http://www.kitablar.org/>